نگاه منتقد

فراز و فرود جامعه ایرانی در نگاهی جامعه‌شناسانه به ادبیات ایران مدرن (بخش اول)

جامعه‌شناسی پس از هرج و مرج

دلیران تنگستانی

مراسم هزاره سوم فردوسی

زهرا رامهران

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

بی‌تردید مناسب‌ترین شیوه آشنایی با واقعیات اجتماعی و سیاسی در دوران گوناگون، بررسی آثار مکتوب به جای مانده در حوزه‌های مختلف نثر و نظم ادبی و مطبوعات آن برهه است. «تامس وارتن» معتقد است «حسن ادبیات در این است که ویژگی‌های عصر را به‌دقت ثبت می‌کند و نمودار بلیغ‌ترین و گویاترین راه و رسم‌هاست» [۱]. به بیان دیگر، بازتابی از تحولات تاریخی، سیاسی و اجتماعی است. بررسی اجتماعیات یا به‌گونه و بیانی علمی‌تر، جامعه‌شناسی ادبیات منوط به آگاهی‌های تاریخی و سیاسی عصر موردنظر است.

در بررسی نمودهای اجتماعی عصر پهلوی اول، آن چه بیش از همه اهمیت می‌یابد ظهور نگاشته‌های ادبی و مطبوعاتی به‌عنوان یک منبع جامعه‌شناختی است که تماما در تأثیرپذیری از شرایط تاریخی و سیاسی حاکم خلق شده‌اند. از مهم‌ترین نوشتار منعکس کننده شرایط، تحریرات منثور، بالاخص رمان است که به دلیل توصیفات، فضاسازی، شخصیت‌پردازی و بیان خاص روایی، درخورترین ژانر برای انعکاس اوضاع تاریخی و سیاسی، به‌ویژه واقعیات اجتماعی است. شواهد تاریخی ادبی حاکی آن است که در این دوران دو رویه رمان‌نویسی آشکار می‌شود: الف) رمان تاریخی؛ ب) رمان

محمدعلی جمالزاده

اجتماعی؛ که در این جستار تنها به نوع نخست پرداخته می‌شود. از آن‌جا که این دو در سیری زمانی، ظهوری متوالی دارند، باید دید که چرا ابتدا رمان تاریخی و در پس آن رمان اجتماعی پدید می‌آید؟ و آیا قرابت و ترکیبی در محتوای این دو دیده می‌شود؟ از آنجا که یکی از اهداف این نوشتار بررسی اجتماعیات است این پرسش نیز به شکلی اخص مطرح می‌شود که در توالی زمانی پیدایش دو گونه رمان مذکور، رمان تاریخی به چه طریق با جامعه دوران پهلوی اول ارتباط می‌یابد و بازتابی از شرایط اجتماعی دوران خود می‌شود؟

بروز رمان تاریخی که از ابتدای نهضت مشروطه آغاز شد و بیشتر تقلید و ترجمه از ادبیات اروپایی بود، در دوره

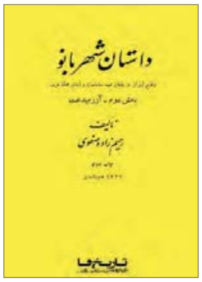

رضاخان شکلی دیگر می‌یابد که خود جدای از روحیات و خواسته‌های اجتماعی افراد نیز نبوده است. در دوران پهلوی اول اوضاع سیاسی و اقدامات انجام شده به وسیله رضا شاه یکی از عوامل ظهور رمان تاریخی است که هم تحولات سیاسی دوران را نشان می‌دهد و هم در لفافه آنچه که هدف غایی این نگاشته است، یعنی اوضاع جامعه را نمایان می‌سازد؛ زیرا آن نشانه‌ای از آمال و خواست‌هایی است که به یأس منجر شده. در ابتدای عصر تاریخی مورد بحث، ایران در شرایط بحرانی خاصی قرار گرفته است: فروپاشی قاجار، وقوع جنگ جهانی اول، آشفتگی‌های ناشی از قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را آشکارا مستعمره انگلیس می‌کند، شکل‌گیری و شکست جنبش‌های ضداستعماری چون جنبش‌های میرزا کوچک خان و شیخ محمد خیابانی و تنگستانی‌ها و... در نقاط مختلف ایران، فقر و بحران اقتصادی، بیماری، قحطی و از همه مهم‌تر رنگ باختن انقلاب مشروطه در برابر امیدهایی چون اصلاحات تدریجی و برقراری حکومتی با ساختارهای پارلمانی و تحقق نیافتن آرمان‌های آن به دلیل ناهماهنگی تاکتیکی رهبران آن در هدایت نهضت، از بین رفتن مشروعیت‌های مردمی، کودتای ۱۲۹۹ و... که شرایط را برای تغییر حکومت و ایجاد سلطنت پهلوی رضاخانی به‌عنوان یک منجی و مصلح مهیا می‌کند.

گفتمان سیاسی پهلوی اول در پیدایش رمان‌های تاریخی و اجتماعی نقش عمده داشته است. از گفتمان‌های مدرنیستی او که در تبلور رمان‌های تاریخی اثر گذاشته، می‌توان به ناسیونالیست‌گرایی و ایجاد هویت ملی و اقدامات ایرانی‌گرایانه اشاره کرد. همین جا توجه به مفاهیم این واژه‌ها و ترکیبات و چگونگی پدیدار شدن آنها ضرورت می‌یابد تا علت ظهور رمان تاریخی این دوران نمایان شود. «مدرنیته» و «ناسیونالیسم» از جمله مفاهیمی بودند که در این برهه روی به سوی بومی‌گرایی داشتند. بدین معنا که با نظر به توجه رضاخان در انجام اقداماتی به شیوه‌های غربی، این دو مفهوم در معنای واقعی به کار برده شده در غرب به کار نرفتند. «تجدد» معادلی در برابر مدرنیته شد و «ناسیونالیسم ایرانی» معادلی برای ناسیونالیسم غربی شد که ریشه آن ارجاع به چهره‌های تاریخی گذشته است که آن نیز درنهایت معنا و مظاهر جامعه را دچار تغییر کرد و به نوعی نوستالژی برای گذشته باشکوه ایران تبدیل شد [۲]. از مظاهر تغییر جامعه، نگارش رمان تاریخی به منظور احیای «هویت ملی» در برابر سرخوردگی‌ها و ناامیدی‌های گسترش یافته پس از مشروطه در میان مردم جامعه است. در پرانتز یادآوری می‌شود که گفتمان سیاسی هویت ملی رضاخانی در راستای ناسیونالیسم ایرانی و دادن هویتی یکپارچه به ملت ایران و تضعیف هویت‌های پاره‌پاره دوران قاجار در چارچوب «دولت ملی مدرن» تحقق می‌یافت. حال، جامعه‌ای که با شرایط بحرانی مذکور آمال و خواسته‌هایش به‌بار ننشسته و به ناامیدی رسیده، به دنبال مأمن و آسایش روحی برای مرگ امیدهایش است و تنها راه آن بازگشتن به افتخارات ملی و کهن است و یادآوری و بازآفرینی آن به شیوه نگارش رمان تاریخی تا بتواند فخرفروشی کند. در این زمان، جامعه بحران دیده و تحسر زده را تنها تعظیم و بزرگداشت گذشته درخشان ایران آرام می‌کند که البته غیر از موارد یاد شده، اقدامات «ایرانی‌گرایانه» و احیای مفاخر باستانی و قوانین وضع شده در این راستا هم بی‌تأثیر نبوده است. در کل، عواملی در روند کشف تاریخ و ملیت کهن نقش داشته‌اند: الف) حکومت که خودش را وارث قهرمانی‌ها می‌داند و چونان «منجی» جلوه می‌کند و می‌کوشد رمان تاریخی را برای قالب‌گیری اذهان به نفع خود در خدمت نظامی‌گری خود بگیرد و به نوعی دست به حمایت بزند که درواقع حمایت نیز، الگوی قدیمی واکنش دولت‌ها در برابر ادبیات بوده و نوعی از اسلوب مراقبتی و نظارتی محسوب می‌شود؛ ب) روشنفکرانی که تمایلات ناسیونالیستی داشتند و با انقلاب مشروطه بیدار شدند؛ ج) طبقه متوسط جامعه که «برای گسترش منافع خود به احساسات ملی مشترک دامن زدند»؛ د) کارگزاران فرهنگی، با اقدامات حمایتگرایانه از این ژانر و برگزاری هزاره سوم فردوسی در سال ۱۳۱۳ و تشکیل سازمان پرورش افکار و نهضت پارسی سره‌نویسی و ترجمه متون پهلوی و...؛ هـ) مالکان و سرمایه‌داران بزرگ که به امنیت و اطمینانی نیاز داشتند که در آن زمان مشاهده نمی‌کردند و به همین جهت در گذشته و ایران باستان در پی آن می‌گشتند [۳]. همین اشارت به عوامل، کوته اشارتی نیز به وضع جامعه آن دوران است: استبداد، منفعت طلبی، عدم امنیت و اطمینان و اعتماد اجتماعی در جامعه که نمودهای بیشتر آن در مضامین رمان‌های تاریخی به‌ویژه رمان‌های اجتماعی مشهود است. اکنون باید دید که نکات یاد شده چگونه با رمان تاریخی ارتباط می‌یابد. رمان تاریخی مقید به یک عصر و یک مکان خاص است؛ لذا با چنین تعریفی، رمان تاریخی این زمان به شکل بیان دلیری‌ها و رشادت‌های مردان گذشته تاریخ ایران و مفاخر باستانی پدیدار می‌شود که کاملا منطبق بر درونیات جامعه‌ای است که به دنبال هویت ملی خویش است؛ مانند رمان «عشق و ادب» میرزا محمدعلی خان آزاد که درباره زندگی فردوسی است. با نظر به اقدامات ناسیونالیستی رضاخانی، مشهود است که آن در تجلی رمان تاریخی بسیار تاثیرگذار بوده و فتح بابی به سوی رمان تاریخی ناسیونالیستی بوده که این نگارنده آن را «رمان تاریخی ناسیونالیستی بومی» می‌خواند؛ نظیر رمان «عشق و سلطنت» که درونمایه ناسیونالیستی دارد و به شخصیت کوروش هخامنشی برمی‌گردد. این حس ایرانی‌گری سبب شد که تندروی‌هایی نیز در اندیشه برخی آثار مشاهده شود تا آنجا که رنگ نژادپرستانه به خود گیرند. گروهی از نویسندگان، بی‌توجه به عوامل داخلی، حمله اعراب و پیامدهای آن را سد رشد ایران می‌دانستند. آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از این دسته‌اند؛ اما مداقه در این نکته لازم است که تجلیل از میراث ملی، فرض کردن اعراب به‌عنوان عامل تباهی و ویرانی و مانع پیشرفت و در کل روحیات نژادپرستانه به طور کلی از نفوذ اسلام در میان آثار نویسندگان تاریخی این دوره متمایز می‌شود. شاهد آن، نمایشنامه خلخالی با عنوان «نمایش داستان خونین یا سرگذشت برمکیان» است که در عین ناسیونالیست‌گرایی، روحیه اسلام‌پذیری ایرانیان را نیز به نمایش می‌گذارد.

پیشتر ذکر شد که به دلیل وجود شرایط بحرانی، برخی حاکمان در اذهان مردمی منجی قلمداد می‌شده، جالب این جاست که در این گونه از رمان‌ها جست‌وجوی منجی نیز که نتیجه یأس ناشی از شکست مشروطه است، نمایان می‌شود. یکی از نمونه‌های آن «داستان شهربانو» رحیم‌زاده صفوی است که در آن مردم به دنبال یک رهاننده والانژاد هستند.

بد نیست با نظر به اوضاع تاریخی و سیاسی نیز به «دلیران تنگستانی» رکن‌زاده آدمیت اشاره شود که باتوجه‌به جنگ جهانی اول در کنار قهرمان‌پروری به تصویر اشغال ایران می‌پردازد و جریان فکری اصلی آن میهن‌پرستی و مبارزات ضداجنبی، تأکید بر مردانگی و انسان‌دوستی و انتقاد از خصایل ناپسند ایرانی چون

میرزا آقاخان کرمانی

خیانت است که با رجوع به گذشته ایران، وجود چنین افرادی در شواهد تاریخی کم نیست. عنصری که با خوانش این رمان نمود می‌یابد تعلیم است؛ پس نشانه‌هایی از رمان تاریخی - تعلیمی نیز ظاهر می‌شود. جمالزاده آن را دستور شهامت و شجاعت و غیرت ملی می‌داند، ضمن آن آرزوی ظهور منجی کماکان وجود دارد.

پی‌نوشت:

[۱] بـه نقل از رنه ولـک و اوسـتین وارن، نظریه ادبیات، ص۱۱۰

[۲] ر.ک. فاطمه صادقی، جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول)، ص۲۴

[۳] ر.ک. حسن میرعابدینی، صدسال داستان نویسی ایران، ج۱، صص۲۸ و ۴۹ و ۵۰

• گفتمان سیاسی رضاخان در پیدایش رمان‌های تاریخی و اجتماعی نقش عمده داشته است. از گفتمان‌های مدرنیستی او که در تبلور رمان‌های تاریخی اثر گذاشته، می‌توان به ناسیونالیست‌گرایی و ایجاد هویت ملی و اقدامات ایرانی‌گرایانه اشاره کرد

• رمان تاریخی مقید به یک عصر و یک مکان خاص است؛ لذا با چنین تعریفی، رمان تاریخی این زمان به شکل بیان دلیری‌ها و رشادت‌های مردان گذشته تاریخ ایران و مفاخر باستانی پدیدار می‌شود که کاملا منطبق بر درونیات جامعه‌ای است که به دنبال هویت ملی خویش است؛ مانند رمان «عشق و ادب» میرزا محمدعلی خان آزاد که درباره زندگی فردوسی است.

• جامعه‌ای که با شرایط بحرانی مذکور آمال و خواسته‌هایش به بار ننشسته و به ناامیدی رسیده، به دنبال مأمن و آسایش روحی برای مرگ امیدهایش است و تنها راه آن بازگشتن به افتخارات ملی و کهن است و یادآوری و بازآفرینی آن به شیوه نگارش رمان تاریخی تا بتواند فخرفروشی کند

• بد نیست با نظر به اوضاع تاریخی و سیاسی نیز به «دلیران تنگستانی» رکن‌زاده آدمیت اشاره شود که باتوجه‌به جنگ جهانی اول در کنار قهرمان‌پروری به تصویر اشغال ایران می‌پردازد و جریان فکری اصلی آن میهن‌پرستی و مبارزات ضداجنبی، تأکید بر مردانگی و انسان‌دوستی و انتقاد از خصایل ناپسند ایرانی چون خیانت است که با رجوع به گذشته ایران، وجود چنین افرادی در شواهد تاریخی کم نیست.

بخش‌های دیگر این مطلب به صورت متوالی یکشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی

راه‌های شناخت در جامعه ایران مسدود است

«در جامعه‌ای که علم شناخت مناسبات اجتماعی و مباحث جامعه‌شناسی شناخت پا نگیرد، آگاهی اجتماعی و تاریخی نمی‌تواند به آن درجه از میزان قدرت دست یابد که کلیت جامعه را برای افراد جامعه تعریف کند.» این سخنان منوچهر آشتیانی جایگاه جامعه‌شناسی شناخت را برای جامعه تعریف می‌کند. جامعه‌ای که هرچند این علم را نداند و نشناسد، اما باید برای زیست اجتماعی بهتر به آن متوسل شود و گره جامعه ایران نیز در همین جاست. جامعه‌ای که راه‌های شناخت دقیق و موشکافانه مناسبات اجتماعی و تاریخی‌اش بسته شده و آشتیانی می‌گوید ترس من از این است که عده‌ای عمدا، عامل دوری از این جامعه‌شناسی و از این شناخت شده باشند! در ادامه بحث جامعه‌شناسی شناخت، این هفته با دکتر آشتیانی درخصوص این‌گونه جامعه‌شناسی و حضورش در جامعه ایران به گفت‌وگو نشستیم که در پی می‌آید:

• شما جزو نخستین افرادی هستید که جامعه‌شناسی شناخت را به جامعه ایران معرفی کردید. اما پیش از این‌که تحت این عنوان وارد شود، آیا متفکران ما از قرون گذشته در پی این شناخت اجتماعی و معرفی آن به جامعه نبودند؟

ما هیچ‌گونه بحثی در این خصوص نداشتیم و هیچ زمینه قبلی در ایران و در این راستا وجود نداشته. در فلسفه ایرانی و فلسفه ایرانی - اسلامی که از فارابی تا ابن‌سینا وجود داشته، به چنین چیزی نپرداخته‌اند. ما در نزد این بزرگان معرفت‌شناسی داریم اما هیچ‌کدام از آنها در معرفت‌شناسی خود نه به دستگاه دین پرداخته‌اند و نه مناسبات اجتماعی - تاریخی. مانند افلاطون و ارسطو تنها یک بازی مطلق فکری داشته‌اند که آن هم بحث موردنظر فلسفه است. حتی ملاصدرا که صحبت از حرکت جوهری می‌کند، در آن‌جا هم برخلاف انتظاری که داریم، این اتفاق نمی‌افتد. تا پشت‌سر ما چنین چیزی دیده نمی‌شود. البته بر اثر حرکت درست حزب توده در آن زمان، بحث‌های معرفت‌شناسی مارکسیستی مطرح می‌شود اما این مباحث، آنچنان راهی به سوی جامعه باز نمی‌کند و در همانجا هم متوقف می‌شوند. به این ترتیب شاید من بدون اغراق اولین کسی باشم که جامعه‌شناسی شناخت را با انتشار کتابی در سال ۱۳۵۴ ه.ش به جامعه ایران معرفی کردم و در این کتاب توضیح دادم که این فرزند جدید جامعه‌شناسی را بپذیرید و در دانشگاه ملی - شهید بهشتی فعلی - ۷ ترم جامعه‌شناسی تدریس کردم.

• همانطور که بر آن تأکید کردید، ما از قرن نوزدهم میلادی شاهد شکل‌گیری جامعه‌شناسی شناخت هستیم به این ترتیب این امر طبیعی است که در ایران هم جامعه‌شناسان دیر به سراغ آن بروند.

بله اما تراوشاتی از زمان رنسانس در این باب آغاز شده بود. تراوشاتی که تفکرات را مرتبط با مناسبات اجتماعی می‌دید. این نگاه‌ها اما در قالب علمی شده و تحت عنوان آنچه ما از آن با عنوان جامعه‌شناسی شناخت نام می‌بریم، نبوده است. این نگاه آزاد به مقوله تفکر نزد روسو، دالامبر، دیدرو، آگوست کنت و بسیاری دیگر از متفکران وجود داشته که بعدها همان‌گونه که به آن اشاره شد در قرن نوزدهم حالتی علمی به خود گرفت و در این زمان است که پرسش‌های نظام‌مند مطرح می‌شود که طبقات اجتماعی، احزاب، سازمان‌های اجتماعی و... چگونه می‌اندیشند؟ اما متاسفانه در ایران جامعه‌شناسی شناخت، برخلاف سایر انواع جامعه‌شناسی، به دلایل گوناگون و پیچیده، مهجور ماند هرچند به سایر گونه‌های جامعه‌شناسی نیز آنطور که باید و شاید توجهی نشد، اما جامعه‌شناسی شناخت بیش از همه آنها دچار این وضع شد.

در ایران مناسبات اجتماعی دارای چنان ضعفی بوده که نتوانسته آن اثری را که باید و شاید برجا گذارد. گسل بین شناخت و مباحث اجتماعی، برخلاف بسیاری از کشورهای مترقی، در ایران بسیار زیاد است

• دلیل این مهجور بودن را آیا نمی‌توان در انتزاعی بودن این مبحث و عدم آشنایی جامعه ایران با چنین مواردی دانست؟

مقدمات فلسفی این بحث بسیار پیچیده و مبهم است و مغلق‌گویی‌های بسیار دارد. به همین دلیل هم دور کهایم و بسیاری از مهم‌ترین اساتید این حوزه همواره توصیه کرده‌اند که این بحث را به سمت فلسفه نبرند چرا که باعث می‌شود عقایدتان مبهم و گنگ بیان شود و برای مردم درک آنها سخت شود. ژرژ گورویچ، جامعه‌شناس فرانسوی کتابی دارد تحت عنوان «جامعه‌شناسی فلسفه» که او هم بر همین اصل تأکید می‌کند و در حوزه عملی هم از یک دوره‌ای کمتر سعی می‌شود تا مباحث حوزه شناخت با فلسفه خلط شود. از این رو نمی‌توان گفت که دشواری در فهم این موارد وجود داشته و دلیل این عدم اقبال و مهجور بودن را در این امر جست.

• به این ترتیب دلیل این امر را در چه باید دید؟

دلیل امر را باید در یک چیز خلاصه کرد و آن هم ضعف مناسبات اجتماعی است. در ایران مناسبات اجتماعی دارای چنان ضعفی بوده که نتوانسته آن اثری را که باید و شاید برجا گذارد. گسل بین شناخت و مباحث اجتماعی، برخلاف بسیاری از کشورهای مترقی، در ایران بسیار زیاد است و همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردم، در کلام و آثار بسیاری از بزرگان تمامی حوزه‌ها نمی‌توان ارتباط دقیق و کاملی میان شناخت افراد و مناسبات اجتماعی مشاهده کرد. در جشنواره ابن‌سینا و در ۱۵ سال پیش، مقاله‌ای در این راستا نوشتم و به این امر اشاره کردم که در زمان ابن‌سینا، مناسبات اجتماعی و تاریخی، دوران پرتنش و دشواری را می‌گذراند اما ما در آثار این حکیم، اثری از وقایع اجتماعی - تاریخی نمی‌بینیم. در نتیجه علت اصلی را باید در گسل میان روبنا یعنی اندیشه، با زیربنا یعنی مناسبات اجتماعی جست‌وجو کرد و همین امر هم عاملی شده است که هیچگاه مناسبات و تحولات اجتماعی در اندیشه منعکس نشود. همچنین ما هیچ متفکری نداریم که بگوید من نماینده فلان قرن در ایران هستم درحالی که در اروپا چنین چیزی داریم. برای مثال من در کتاب ۶ جلدی که درباره تفکر کانت در حال نگارش هستم، به این نکته اشاره می‌کنم که تفکر او نماینده تفکر بورژوازی متقدم است و همه آنچه سرمایه‌داری در آن زمان می‌خواسته، کانت آن را بیان می‌کند. به این ترتیب نمونه‌هایی از این دست زیاد است.

• اما پرسش اینجاست که چرا متفکران ما تا این حد در شناخت فلسفی باقی ماندند و به شناخت از زیست اجتماعی کم‌توجهی کردند و به تبع این نگاه به دوره‌های بعد نیز تسری یافت؟

پاسخ این امر ساده است و آن را هم باید در عدم پختگی و رشد علم جامعه‌شناسی و در مقابل وسعت و گستردگی فلسفه دانست. گستردگی و حضور فلسفه در ایران قابل قیاس با حضور جامعه‌شناسی نیست. زمانی که فلسفه از ۶ قرن قبل از اسلام تا ۱۴ قرن بعد از اسلام حضور دارد، قطعا اثرات بیشتری نیز به نسبت جامعه‌شناسی برجا می‌گذارد. این وضع طی سالیان متمادی نه‌تنها بهتر نشده، بلکه بدتر نیز شده است. برای مثال درس جامعه‌شناسی شناخت را که من سال‌ها تدریس می‌کردم، از عنوان دروس جامعه‌شناسی حذف کردند! این عمل خیلی عجیب و وحشتناکی بود اما این درس حذف شد و دیگر هم اضافه نشد. آخرین فرزندی که از دل جامعه‌شناسی شناخت بیرون آمد، جامعه‌شناسی علم و صنعت بود که ۸۰ سال از عمرش می‌گذرد اما توانست قدرت بسیاری بیابد و نیازی نیست که من بگویم چرا؟ نگاهی به وضع صنعت و علم می‌تواند این امر را نشان دهد. در حالی که این‌گونه جامعه‌شناسی در ایران نیز همچنان مهجور است هرچند در دانشگاه عنوان درسی را به خود اختصاص داده است.

• شاید یکی از ابعادی که از جامعه‌شناسی و گونه‌های مختلفی از آن که به وجود آمده، انتظار می‌رود این است که بتوان اثرات مستقیم آن را در زیست مردم جامعه دید. از این منظر جامعه‌شناسی شناخت چه گام‌هایی می‌تواند بردارد؟

تأمل انتقادآمیز من توأم با شکوه و گلایه، دقیقا معطوف به همین امر است. به دلایل مطالعات گسترده‌ای که در حوزه جامعه‌شناسی شناخت در فرانسه و آلمان دارم، دقیقا متوجه این امر شده‌ام. اگر این واقعیت درست باشد که جامعه در داخل جامعه‌شناسی به آگاهی علمی خود نایل می‌شود و تاریخ به واسطه علم تاریخ، به آگاهی علمی می‌رسد، در این صورت آنجایی که علم تاریخ و جامعه‌شناسی از خود می‌پرسد که چگونه به این علم نایل شدی؟ اینجا نقطه به‌وجود آمدن شناخت است. درون جامعه‌شناسی شناخت، می‌توان به آگاهی مشددی دست یافت که مکمل اجتماع و تاریخ است. در جامعه‌ای که این شناخت صورت بگیرد، جامعه به آگاهی علمی از مناسبات اجتماعی دست می‌یابد. ترس من این است که عده‌ای عمدا، عامل دوری از این جامعه‌شناسی و از این شناخت شوند. در جامعه‌ای که علم شناخت مناسبات اجتماعی و مباحث جامعه‌شناسی شناخت پا نگیرد، آگاهی اجتماعی و تاریخی نمی‌تواند به آن درجه از میزان قدرت دست یابد که کلیت جامعه را برای افراد جامعه تعریف کند. چرا چنین افکاری در جامعه به وجود آمده است؟ چرا چپ ما این‌گونه می‌اندیشد؟ چرا راست ما این‌گونه است؟ سرچشمه این افکار کجاست؟ اینها مباحثی است که در ایران هرگز به صورت علمی روی آن صحبت نشده است. تا این اندازه فضای تفکر و شناخت مغشوش است. فضایی که با حذف جامعه‌شناسی شناخت بیش از پیش بر آن دامن زده‌اند و حالا این فضا را با تمام وجود در جامعه خود لمس می‌کنیم. فضایی ناشی از درست نشناختن و علمی واکاوی نکردن پدیده‌های اجتماعی. در نتیجه گامی که جامعه‌شناسی شناخت می‌تواند برای جامعه بردارد بسیار قابل لمس است. گام‌هایی که تک‌تک افراد جامعه با شناختن مناسبات اطرافشان می‌توانند بر آن نایل شوند.